

تاریخ‌گرایی نو^۱

بررسی کتاب تاریخ بیهقی در بوته نقد جدید

قدسیه رضوانیان

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران

۱. مقدمه

یکی از رخدادهای ارزشمند دهه اخیر در ادبیات ایران، گسترش نقد ادبی به حوزه‌هایی فراتر از نقد بلاغی و توصیف کلی محتوایی است. صرف‌نظر از اینکه زمینه‌ها و دلایل این رخداد چیست و فاصله آن با نقد اصیل چقدر است، نفس این رخداد غنیمی مهم است؛ زیرا این اندیشه که آثار ادبی صرفاً آثاری باستانی نیستند که فقط به‌کار آموزش‌های اخلاقی و پدرسالارانه بیایند یا در مواقع ناگزیر در شکلی انتزاعی (مانند اشیاء عتیقه) برای به‌رخ کشیدن هویت ملی به‌کار برده شوند، بلکه سرشتی پویا دارند و همواره می‌توانند از نو به سخن درآیند، با مخاطب و آثار دیگر گفت‌گو کنند و ظرفیت‌های متنوع خود را بروز دهند، دستاوردی ارجمند است.

یکی از آثاری که از این رویکرد از توانش کم‌نظیری برخوردار است و در سالیان اخیر نیز به‌دلایل گوناگون مورد توجه و بازخوانی قرار گرفته، *تاریخ بیهقی* اثر ابوالفضل بیهقی است. موضوع این کتاب ثبت رخدادهای مقطعی خاص توسط تاریخ‌نگاری به‌نام بیهقی (تاریخ‌نگار عصر غزنوی در قرن پنجم) است؛ اما نوع رویکرد متنی بیهقی به تاریخ، بیشتر این اثر را به عرصه ادبیات کشانده است.

تا دوره معاصر، اصل بر این بود که تاریخ بیان واقعیت‌های عینی است که گاه فقط به‌منظور یادکرد تاریخ‌سازان که اغلب حاکمان بوده‌اند، نگاشته شده و گاه نیز به‌قصد ثبت واقعیت و نیز عبرت آیندگان. رویکرد نخست به‌دلیل ماهیت خویش و گفتمان غالب، معمولاً با افسانه‌ها و اوهام و اغلب با اغراض و اغماض درآمیخته و گاه به‌وضوح، مرادش تداوم گفتمان موجود بوده است؛ اگرچه رویکردی قصه‌وار و سرگرم‌کننده داشته است. اما رویکرد دوم متأخرتر بوده و به‌نوعی بیانگر حضور و تأثیر گذشته در حال و آینده است و نگرشی متریقی‌تر قلمداد می‌شود. ابوالفضل بیهقی که نقد تاریخ نامدارش با رویکردی جدید مورد بررسی نگارنده است، تاریخش را به نیت‌های چندگانه نگاشته است. او هدفش را از تألیف کتاب چنین بیان کرده است: «داد تاریخ به‌تمامی بدهد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۰)؛ «زنده داشتن نام خاندان بزرگ غزنوی» (همان، ۱۱۰۰)؛ «بیدار کردن خفتگان و به دنیا فریفتگان» (همان، ۲۴۱)؛ «به چشم خرد و عبرت به بزرگان گذشته نگرستن» (همان، ۲۲۰).

تفاوت دیگر کار او با تاریخ‌نگاری رایج تا روزگارش، رویکردی شبه‌علمی به این مقوله است؛ ازهمین‌رو در سراسر کتابش به روش کار خود نیز اشاره و گاه تأکید می‌کند که قصد دارد «تاریخ‌پایه‌ای بنویسد» (همان، ۱۴۹) یا «نبشته‌ای که به خواندن بیرزد و برای آیندگان قابل رجوع باشد» (همان، ۱۶۱).

اما آنچه این اثر را به‌عنوان متنی متفاوت، درخور توجهی ویژه می‌کند، توسل به شگردهای مختلف روایی و زبانی است که واقعیت را در آن به امری سیال بدل می‌کند؛ روایتی که قدرت گفتمان عصر او را به‌خوبی بازتاب می‌دهد. رفتاری چنین سیال با تاریخی که امری قطعی قلمداد می‌شده است، در سال‌های اخیر سبب شده تا خوانش‌های متفاوتی از آن صورت گیرد؛ ازجمله با دیدگاه تاریخی‌گرایی نو در کتاب مورد نقد این مقاله؛ اما مسئله این است که دیدگاه تاریخی‌گرایی سنتی همچنان این بحث را رها نکرده است.

۱-۱. تاریخ و روایت

واژه تاریخ در زبان فارسی کاربردهای معنایی متفاوت دارد؛ در این بحث «به رشته خاصی از معرفت و نوع ویژه‌ای از روایت اشاره می‌کند که می‌کوشد آن دسته از

رخدادهایی را که "تاریخی" به‌شمار آمده‌اند، در ساخت معینی جای دهد و به آنان نظم و معنا ببخشد. (میلانی، ۱۳۸۵: ۴۱). این کتاب مانند اغلب کتاب‌های دیگر از این دست: *تاریخ بلعمی*، *تاریخ طبری*، *تاریخ جهانگشای جوینی* و... نام نویسنده را بر خود دارد و «مستتر در بافت دستوری این عنوان، این واقعیت انکارناپذیر نهفته که او نه حقیقتی مجرد، که روایتی مشخص و فردی را نقل کرده است.» (همان‌جا). بافت روایی بیهقی بیشتر به حکایت و قصه شباهت دارد و آفریده ذهن راوی است، نه تابع منطق «حقیقت» مورد روایت. بنابراین، تاریخ واقعیت صرف نیست؛ بلکه گزارشی از آن است که در زبان و متن اتفاق می‌افتد؛ یعنی بیان تفسیری امروزی از آنچه در گذشته رخ داده است؛ آن‌هم وقایعی که تحت تأثیر نگرش و جهان‌بینی راوی دست‌چین و پس از فرایند حذف و گزینش، در ساختاری معنادار چیدمان شده‌اند.

مفهوم تاریخ به‌مثابه روایت را نخستین بار هیدن وایت^۲، فیلسوف تاریخ آمریکایی، در کتاب *فرا تاریخ*^۳ در سال ۱۹۷۳م مطرح کرد. این مفهوم که به‌طور مشخص در فراتاریخ نمود دارد، بیان این اندیشه است که آثار تاریخی در روند «بازنمایی منسجم و منطقی رویدادها و تحولات پیاپی» عموماً شکلی روایی به خود می‌گیرند و در واقع تمام تبیین‌های تاریخی ذاتاً بلاغی و ادبی هستند (White, 1973: ix). نظر وایت درباره متون تاریخی به‌مثابه آثاری ادبی، تفاوت میان تاریخ^۴ و داستان^۵ را از میان برمی‌دارد. وایت در آثار خود انتقادهای بنیادین به روش‌شناسی تاریخی و مورخان دارد. او با تعبیر تاریخ به‌مثابه روایت یا ژانر ادبی، ادعای متون تاریخی را مبنی بر دست‌یابی به حقیقت و عینیت به‌چالش می‌طلبد. به‌عقیده وایت، روایت‌های تاریخی داستان‌هایی مبتنی بر زبان هستند که در محتوا بیشتر ابداعی‌اند تا مستند و در ساختار و فرم بیشتر ادبی‌اند تا علمی (White, 1978: 82). علاوه بر این، روایت‌ها فقط گزیده‌ای از رویدادها را منعکس می‌کنند؛ بنابراین در متون تاریخی حقیقت تحدید می‌شود (Gilderhus, 2000: 130). تمرکز نظریه وایت بر ماهیت روایی تاریخ است که از آن به «فرا تاریخ» تعبیر می‌کند.

۱-۲. تاریخ‌گرایی نو

تاریخ‌گرایی نو رویکردی است که در سال ۱۹۸۰م نخستین بار استیون گرینبلت^۶ مطرح کرد. به‌باور او (۲۰۱۰: ۴۹)، تاریخ‌گرایی نو درمقابل تعریف مقاومت کرده است و هنوز هم مقاومت می‌کند. قرار دادن تاریخ‌گرایی نو در چارچوب خاص مشکل است و دلیل آن تمایل نداشتن به محدود شدن در چارچوبی خاص است. پیچیدگی و چارچوب‌ناپذیری تاریخ‌گرایی نو باعث شده است برداشت‌ها از آن متفاوت و گاه متناقض باشد (بابازاده و خجسته‌پور، ۱۳۹۲: ۱۴). بنابراین، در تعریف تاریخ‌گرایی نو بیشتر تفاوت آن با تاریخ‌گرایی سنتی بیان می‌شود و شاید به‌دلیل فاصله‌اش از نظریه‌ای مدون، در بررسی متون براساس این رویکرد، بیشتر سویه فوکویی تاریخ‌گرایی نو ملاک نقد قرار می‌گیرد.

تاریخ‌گرایی نو ارتباط میان متون ادبی و تاریخی را از نگاهی نو مورد توجه قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که یکی (تاریخ) پیش‌زمینه و دیگری (ادبیات) پس‌زمینه را شکل نمی‌دهد؛ بلکه ادبیات و تاریخ خشت روی خشت یک بنای فرهنگی را می‌سازند (به‌نقل از Payne, 2005: 3). به‌باور گرینبلت، چنین تمایزهایی در ذات متون نیست؛ بلکه برساخته هنرمندان و مخاطبان است و پیوسته از سوی آن‌ها تقویت می‌شود (همان، ۲).^۷ لوئیس متروز^۸ نظریه‌پرداز دیگر این رویکرد، آن را «مناسبت متقابل بین متنیّت تاریخ و تاریخیّت متن» می‌خواند (Abrams, 1993: 249). تمرکز این نظریه بیشتر بر تاریخیّت متن است. رویکرد تاریخ‌گرایی نو که از درون نظریه‌های پساساختارگرا برمی‌آید، نه مانند رویکرد سنتی مؤلف را بر صدر می‌نشانند و نه مثل رویکرد ساختارگرا متن را منتزع از مؤلف می‌بیند؛ بلکه مؤلف و اثر هم برابری فضای گفتمان فرهنگی و ایدئولوژیک دوره خود هستند و هم بخشی از فرایند آن گفتمان مسلط را شکل می‌دهند؛ یعنی مؤلف و اثر توأمان، پاره‌ای از گفتمان و درنهایت، پاره‌ای از تاریخ‌اند. نظریه‌ای که میشل فوکو باعنوان قدرت گفتمان مطرح می‌کند، اساس این رویکرد است. در این مورد دیدگاه میشل فوکو^۹ قابل درنگ است:

نگارش متن، در حکم بیان شدن ذهنیت مؤلف نیست. او در مقاله «مؤلف چیست؟» استدلال می‌کند که مؤلف صرفاً کسی نیست که یک اثر را می‌نگارد.

به‌نظر وی، مؤلف به‌سبب فرار گرفتن در موقعیت‌های سوژه‌ای مختلف و حتی متباینی که از فرهنگ برمی‌آیند، چه‌بسا اندیشه‌هایی متفاوت با باورهای شخصی خود، یا اندیشه‌هایی متضاد را در آثار خود پی‌وراند که هرگز نتوان به شخص خود او انتساب داد (پاینده، ۱۳۸۵: ۳۶).

در این نقطه، دیدگاه فوکو و تاریخ‌گرایان نو از نظریه فراتاریخ وایت جدا می‌شود. براساس تاریخ‌گرایی نو، تاریخ نوعی روایت است و روایت تفسیرپذیر و تأویل‌پذیر است. تفسیرهای تاریخی نیز بیش از آنکه عینی باشند، ذهنی و حاصل داوری تاریخ‌نگار هستند. تاریخ‌گرایان نو بر چگونگی خلق «حقیقت» توسط برخی گفتمان‌ها و به‌حاشیه راندن سایر گفتمان‌ها و تولیدات آن‌ها تمرکز می‌کنند. گفتمان هر جامعه‌ای هرگز منفرد یا یکپارچه نیست؛ بلکه همیشه با تعدد گفتمان‌ها روبه‌رویم. هر جامعه دارای تعداد زیادی گفتمان رقیب است. برای مشاهده جریان یک گفتمان در دوره‌ای خاص نه‌تنها باید به ظهور آن در آثار ادبی، بلکه باید به حضور آن در دیگر آثار فرهنگی نیز بیندیشیم. بر این اساس، شیوه رویارویی تاریخ‌گرایی نو با متون ادبی و غیر آن یکسان است (بابازاده و آدینه‌پور، ۱۳۹۲: ۱۹).

تاریخ‌گرایی نو این ایده دریدا را باور دارد که هیچ‌چیز بیرون از متن وجود ندارد؛ به این معنا که همه‌چیز درباره گذشته فقط به‌صورت متن در دسترس است. هر متنی از سه فیلتر می‌گذرد: ایدئولوژی زمان خودش، ایدئولوژی زمان ما و درنهایت شبکه خود زبان. بنابراین، تاریخی که از این سه فیلتر می‌گذرد، هرگز بی‌طرف و عینی نیست (همان، ۱۵).

این رویکرد جدید به تاریخ، به‌ویژه تاریخ را برابند گفتمان‌های مختلف دانستن برگرفته از نظریه ویژه فوکو درباره قدرت و پیوند آن با گفتمان است. «تاریخ برای فوکو محصول روابط پیچیده درون گفتمان‌های متفاوت (هنری، اجتماعی، سیاسی، علمی و غیره) است. اصطلاح گفتمان در اینجا به‌عنوان ساختاری زبانی است که از زبان فراتر می‌رود و تمام عناصر فرهنگی را دربرمی‌گیرد.» (Bressler, 1994: 131). به‌نظر فوکو، هر دوره‌ای اپیستمه^{۱۰} یا نظام معرفتی خاص خود را دارد که در قالب زبان و گفتار متناسب با خود بروز می‌کند. او معتقد است: «زبان و گفتار حاصل نظامی اجتماعی است که خود را بر گوینده تحمیل می‌کند.» (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰). میشل فوکو

شکل‌گیری دانش و اندیشه را حاصل «نظام معرفتی» ای می‌داند که در هر عصر مسلط است و خود را بر دیگر نظام‌های اندیشگی تحمیل می‌کند. «در هر دوره شکل خاصی از ساختارها، مناسبات و سرمشق‌های کلی و زبانی حاکمیت دارد. نظام معرفتی هر دوره نظامی است که افراد براساس آن می‌اندیشند؛ چارچوب مشخصی که در یک عصر خاص به صورت پنهان حاکم است.» (همان‌جا). «از همین رو تاریخ شکلی از قدرت است. هر دوره تاریخی با اعلام معرفت خود آن دوره را تحت انقیاد خود می‌گیرد و معیارهای خود را تحمیل می‌کند.» (Smith, 2000: 401 به نقل از نجومیان، ۱۳۸۵). ممکن است قدرت در ظاهر به یک فرد یا طبقه خاص جامعه منحصر شود؛ اما با تحلیل لایه‌های زیرین جامعه درمی‌یابیم که چگونه این قدرت در تمام ارکان جامعه سیطره دارد (نجومیان، ۱۳۸۵: ۳۱۴). این قدرت به صورت گفتمان مسلط در تمام عناصر فرهنگی، از جمله متون ادبی و غیرادبی منتشر است؛ به همین سبب در تاریخ‌گرایی نو هر متن فرهنگی به مثابه تاریخ مطالعه می‌شود و نظریه گفتمان و قدرت فوکو تا این حد در رویکرد تاریخ‌گرایی نو برجسته می‌شود.

۱-۳. نگاهی به تاریخ بیهقی بر مبنای نظریه تاریخ‌گرایی نو

اصولاً وقتی نظریه‌ای یا رویکردی مبنای بررسی اثری قرار می‌گیرد، به‌طور تلویحی بیانگر این است که منتقد به سنخیت اثر با آن نظریه یا رویکرد اذعان دارد، مگر اینکه در بیان هدفش تصریح کند به اینکه درصدد اثبات ناکارآمدی آن نظریه در آن اثر خاص است. پس در این نوشتار نیز با همین فرض به نقد این کتاب می‌پردازیم.

کتاب مورد بررسی (۳۴۴ صفحه دارد) پس از فهرست مطالب و پیش‌گفتار، دربردارنده سه فصل است: عنوان فصل نخست کلیات تاریخ است و به پیدایش علم تاریخ، آغاز تاریخ جدید و تغییر مسیر تاریخ‌نگاری می‌پردازد. فصل دوم که چارچوب نظری کتاب را تشکیل می‌دهد، عنوان تاریخ‌گرایی نو را بر خود دارد. عنوان فصل سوم هم نقد عملی تاریخ‌گرایی نو و شامل دو بخش است: نقد نو تاریخ‌گرایانه **تاریخ بیهقی**، و **تاریخ بیهقی و تاریخ گردبیزی**.

اکنون کتاب را در سه وجه مباحث نظری، نقد عملی و منطق صوری نوشتار بررسی می‌کنیم.

۲. مباحث نظری

۲-۱. تفاوت نقد سنتی و مدرن

ابتدا لازم است درباره آنچه در پیش‌گفتار کتاب در تفاوت نقد سنتی و مدرن آمده، نکته کوتاهی بیان کنیم. «نقد سنتی براساس سلیقه و ذوق شخصی و به صورت صدور احکام کلی بود و اکنون مناسب‌ترین ابزار برای نقد، نظریه‌هایی است که حدوداً از زمان افلاطون و ارسطو به بعد برای بررسی متون مطرح شده است.» (صهبا، ۱۳۹۰: ۹). این نگاه نظریه را اساس نقد می‌داند؛ حال آنکه نقد اصولاً بستر خلق نظریه است و تا فضای نقد در هر زمینه‌ای فراهم نباشد، نظریه‌ای شکل نمی‌گیرد. نکته مستتر در سخن نویسنده این است که همواره ابتدا باید نظریه‌ای پردازش شود، آن‌گاه آثار مختلف براساس آن مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد و غفلت از اینکه متن زمینه نقد و نظریه را در خود فراهم می‌آورد و متون مختلف از نظر ظرفیت خوانش‌های چندگانه، با هم متفاوت‌اند. نظریه ادبی (پوئیک) ارسطو برآمده از دقت در متن تراژدی است که در یونان آن روز رواج داشته است.

۲-۲. فراتاریخ و تاریخ‌گرایی نو

چنان‌که در مقدمه در تعریف تاریخ‌گرایی نو بیان کردیم، تمرکز این رویکرد برعکس نظر هیدن وایت، بر تاریختی متن است و منظور از متن نیز بیشتر تأکید بر متن ادبی است. البته، نویسنده این کتاب *تاریخ بی‌هستی* را «مرز بین تاریخ و ادبیات» می‌داند (صهبا، ۱۳۹۰: ۱۶۲). پس بجاست اگر این پرسش مطرح شود که مگر *تاریخ بی‌هستی* در درجه نخست، داعیه تاریخ بودن ندارد. البته، از آن‌رو که از تاریختی تعریف دیگری بیان می‌شود، قابل اغماض است. شاید به همین دلیل نویسنده نیز بخش زیادی (از صفحه ۱۳۳-۱۶۸) از کتاب را به فراتاریخ، یعنی نظریه هیدن وایت اختصاص داده است؛ البته بی‌آنکه پردازش نظری مناسبی از نظریه فراتاریخ وایت صورت گرفته باشد یا حتی

اصل کتاب دیده شده باشد! به همین دلیل نیز در جایی سهل‌انگارانه، به جای فراتاریخ، اصطلاح فراتاریخ ادبی به کار رفته است (همان، ۳۱۳). چنان‌که گفتیم، فراتاریخ، تاریخ را به دلیل ماهیت تخیلی و روایی آن، ادبیات می‌پندارد؛ اما تاریخ‌گرایی نو ضمن پذیرش این نظر، بر تاریخی بودن هر نوع متنی و به‌طور خاص، متن ادبی تأکید می‌کند و برای متن ادبی درمقایسه با متن غیرادبی امتیازی قائل نیست. در این کتاب، تفاوت نظر هیدن وایت با تاریخ‌گرایان نو روشن نیست و چه‌بسا یکی انگاشته شده است. در رویکرد تاریخ‌گرایی نو براساس نظر فوکو، بر تبادل گفتمان‌ها در فرهنگ تأکید می‌شود؛ اما نویسنده در این کتاب تحلیل روشنی از این تبادل به دست نمی‌دهد؛ ضمن اینکه از برخی گفتمان‌ها، مانند گفتمان فلسفی، ادبی، زبانی، اجتماعی و خاموش اثری نیست و برخی دیگر هم، مثل گفتمان سیاسی، دینی، اخلاقی، انتقادی و... نیز تعریف روشنی ندارند.

۳. نقد عملی

۳-۱. فرار از تاریخ

«فرار از تاریخ در تاریخ بیهقی» عنوان یکی از بخش‌هایی است که در آن *تاریخ بیهقی* براساس آن نظریه بررسی می‌شود، بدون آنکه به نظریه‌پرداز آن اشاره‌ای شود. برای نقد عملی این رهیافت، گذشته از داستان حسنک وزیر، ماجرای علی قریب را در *تاریخ بیهقی* مثال می‌آورد که به استنباط وی - که همه‌جا با حدس و احتمال بیان می‌شود، نه با شواهد قاطع - «بیهقی به‌گونه بسیار ملایم از کنار گناه او و ناجوانمردی‌اش گذشته است» (همان، ۲۶۳)؛ چنان‌که خود نیز اذعان می‌کند و به واسازی نوشته‌هایش می‌پردازد:

اینکه تا چه حد قادر باشیم ادعای مبنی بر «فرار بیهقی از ثبت خیانت علی قریب» را به کرسی بنشانیم یا اینکه به دلیل ادله ناکافی در این ادعا مصیب نباشیم، همه مبتنی بر تفسیر است و هیچ‌کدام نمی‌تواند مدعی حقیقت محض باشد. اما حقیقت آن است که این حجت‌های متعددی که سعی می‌شود به‌طور مختصر به آن‌ها بپردازیم، همچنین ضوابط و اصول حاکم بر جامعه تمدن امروز، به حکم «قانون نسبیت» و اصل دیگر یعنی «عدم قطعیت» به ما این اجازه را می‌دهد که از این

قطعیت و جزم‌انگاری بر مصیب بودن بیهقی در همه موارد صرف‌نظر کنیم و با گفته‌های هر انسانی با احتیاط برخورد کنیم (همان، ۲۶۵).

گویی نسبت و عدم قطعیت به‌مثابه اصول و قوانینی پنداشته شده است که بسان فرمول و چارچوبی برای تحلیل داده‌های متن بیهقی واقع می‌شود؛ یعنی بیش از آنکه به خاستگاه فلسفی و فضای گفتمانی عامل چنین مؤلفه‌هایی توجه شده باشد، اصولی علمی تلقی شده‌اند؛ از همین رو در این کتاب تناقض‌های بسیاری با این نظریه دیده می‌شود؛ مانند:

۳-۲. تأکید بر اخلاق‌مداری بیهقی

در سراسر این کتاب، بر ویژگی‌های فردی مؤلف تأکید می‌شود، بی‌آنکه با گفتن فرهنگی موجود پیوندی برقرار شده باشد. تأکید بر ویژگی‌هایی، مانند اخلاق‌مداری، صداقت، امانت‌داری و... بیانگر ذهنیت سنت‌محور نویسنده در رویکرد ناقدانه است که در این عبارات مشاهده می‌شود:

بیهقی با علاقه و صف‌ناپذیر خواسته است آنچه را که در طی عمر خود کسب کرده، در اختیار نسل‌های آینده قرار دهد. درمقابل، خواننده نیز آنچه را از معلم تاریخ و اخلاق یعنی بیهقی می‌خواند، از آنجا که به نویسنده اعتماد دارد و او را معلمی پیر و دلسوز می‌بیند، با اطمینان خاطر می‌پذیرد (همان، ۲۴۷).

بیهقی را مورخی امین و باصداقت دانسته‌اند و از میان مورخین کمتر کسی در صداقت و امانت‌داری به او می‌رسد (همان، ۲۶۵).

از همین مقوله، مقایسه نادرستی است که بین بالزاک و بیهقی صورت گرفته است:

اعتبار کار بیهقی در این است که اگرچه به نوشته‌های خود رنگ هنری بخشیده تا آنجا که در توان داشته است از واقعیت تاریخی عدول نکرده است و این ویژگی امانت‌داری او که خصلت مهم مورخ است، سبب برتری او نسبت به بالزاک است. بالزاک [...] واقعیت را اساس تخیل و شهود خود قرار می‌داد و چه‌بسا که در این کار خود یعنی تبدیل واقعیت با فراورده خیال چندان هم موفق نمی‌شد و به‌کل دستش از واقعیت کوتاه می‌شد (همان، ۱۵۴).

جدای از چیرگی نگاه سنتی بر تاریخ، واقعیت و... پرسش این است که مگر بالزاک ادعای تاریخ‌نگاری دارد. منظور کدام اثر بالزاک است؟ این مقایسه چه وجهی دارد؟ و یا شگفت‌تر این است که عنوانی جداگانه به عبارت «رعایت امانت در بیان مطالب» اختصاص می‌یابد که ذیل آن بر صداقت و امانت‌داری بیهقی و گردیزی تأکید می‌شود (همان، ۳۱۱-۳۱۲). درنهایت، البته در صفحه پایانی کتاب در مقایسه میزان تأثیرگذاری هریک از این دو اثر، نتیجه گرفته می‌شود که تأثیر کلام گردیزی مانند بیهقی نیست؛ زیرا «همچون بیهقی شیوه معلم اخلاق را درپیش نگرفته [...] عاطفه و انسانیت و [...]» در کتابش نیست (همان، ۳۳۸). اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا این استنباط و به‌ویژه نتیجه‌گیری نقض غرض نیست. چرا مؤلف کتاب که درنهایت چنین رویکردی به این آثار دارد، سراغ نظریه تاریخ‌گرایی نو رفته که در گام نخست، به پرسش کشیدن این استنباط است؟ ضمن اینکه همین موضع نویسنده که جذابیت **تاریخ بیهقی** به دلیل معلم اخلاق بودن نویسنده‌اش است، فارغ از بحث محوری کتاب، نگاهی بسیار سنتی است و مستلزم این نظر می‌شود که براساس آن، کتاب‌های اخلاق باید در ردیف جذاب‌ترین آثار خواندنی باشند. آیا چنین است؟ آیا نباید برای جذابیت **تاریخ بیهقی** در جست‌وجوی دلایل دیگری، مانند زبان، نوع روایت، جهان‌بینی و... بود؟

در **تاریخ بیهقی** تضاد، دوگانه‌گویی، پوشیده‌گویی و نمود محدودیت‌های ایدئولوژیکی فراوان به چشم می‌خورد که با رویکرد تاریخ‌گرایی نو به‌خوبی تبیین شدنی است؛ اما در این کتاب به آن توجهی نشده و گاه حتی به قضاوت‌های نادرستی منجر شده است؛ از جمله: «امر مسلم این است که این نوشته‌ها، حاصل روح بیدار و وجدان آگاه مورخی است که آزادانه و فارغ‌بال به ثبت و ضبط حقایق شیرین و تلخ دربار غزنوی همت گماشته است.» (همان، ۱۲۰). حال آنکه گذشته از گزاره‌های صریحی مانند «چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان که محال است روباهان را با شیران چخیدن» (همان، ۲۲۷) یا «خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاه کند که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست» (همان، ۹۲۷) که آغشته به ترس و احتیاط‌اند، بسیاری از ناگفته‌هایش را با شگردهای روایی، در تمثیل‌ها در قالب روایت‌های افزوده

بیان می‌کند. او با تصویری که از شاهان آرمانی مانند اردشیر ارائه می‌دهد، پوشیده از خواننده خاصش (خوانندگان کتابش را نیز به دو دسته خاص و عام تقسیم می‌کند) می‌خواهد مسعود را با این شخصیت آرمانی پادشاهی مقایسه کند. به این ترتیب، «بسیاری از جمله‌ها و اصطلاحاتی که بیهقی در ستایش شاهان غزنوی، به‌ویژه مسعود به‌کار می‌گیرد، به محک این انگاره‌های آرمانی از معنا و کارایی تهی می‌شود.» (یاوری، ۱۳۸۴: ۱۹۲). این ساختار یادآور این گفته فوکو در تاریخ جنسیت است:

گفتمان می‌تواند توأمان هم برابند قدرت و هم ابزاری در خدمت قدرت باشد و درعین حال که عاملی مقاومت‌کننده در برابر قدرت است، می‌تواند آغازگر رویکردی مخالف باشد. گفتمان درعین تقویت قدرت، آن را به تزلزل و تباهی نیز می‌کشاند (1978: 101).

۳-۳. حقیقت و واقعیت در نقد سنتی و پسا ساختارگرا

طبیعتاً از آنجا که هر دو نظریه فراتاریخ و تاریخ‌گرایی نو از دل خوانش‌های پسا ساختارگرا سر برآورده‌اند، مبنای رویکردشان نسبت و عدم قطعیت است که هر نوع «حقیقت» و «واقعیت» را که از واژه‌های کلیدی رویکرد سنتی نقد تاریخ است، به‌چالش می‌کشند. بدیهی است که واژگان دیگر این گفتمان، مانند امانت‌داری، صداقت، راست‌گویی و... نیز از معنا تهی می‌شوند. اما این کتاب گویی نتوانسته است این چالش را به‌خوبی هضم کند و رویکرد غالب کتاب همچنان سنتی است؛ به همین دلیل بارها واژگان و اصطلاحات مربوط به نقد سنتی اخلاق‌مدار و مؤلف‌محور درمورد تاریخ بیهقی به‌کار می‌رود؛ حال آنکه قابلیت بررسی این کتاب با رویکرد تاریخ‌گرایی نو، فرضیه و اساس این مطالعه است؛ از همین‌روست که بحث «حقیقت و واقعیت» و «قطعیت و نسبییت» در آن کاملاً آشفته است. به‌قدر کفایت پیش از این به سیال بودن واقعیت و حقیقت، به‌ویژه در آثار روایی تاریخ- که مهر گزینش و حذف راوی را با خود دارد؛ راوی‌ای با نگرش، جهان‌بینی، ملاحظات، تعصبات، خوش‌داشت‌ها و ناخوش‌داشت‌های ویژه، و نیز قدرت گفتمان غالب- پرداخته شد؛ مجموعه‌ای که اساس نظریات مورد بحث و به‌طور خاص در اینجا، تاریخ‌گرایی نو است. اما تلقی

نویسنده از این عدم جزمیت حقیقت در رویکرد پسامدرن کاملاً متفاوت و همچنان سنتی است.

۴. تناقض در گزاره‌های صریح و ساختار کتاب

نویسنده گاه در تحلیل برخی عبارت‌ها یا پاره‌های متن از دیدگاهی که برای بررسی این اثر برگزیده است، غفلت می‌کند و این مسئله باعث می‌شود داوری‌های شگفت‌آور و پرسش‌انگیز داشته باشد؛ مانند دلیلی که برای اطلاق عنوان شهید به امیرمسعود بیان می‌کند:

علت اینکه اغلب مورخان او (مسعود) را امیر شهید نامیده‌اند این است که بنا بر باور آن‌ها، وی هنگام انجام وظیفه در راه دفاع از نظام و حکومتی شهید شده است که مورد تأیید خلفای عباسی است که خود را جانشینان برحق پیامبر (ص) می‌دانند. به این ترتیب، اگر در واقعیت امر مقصود او از این سفر همان است که در متن گردیزی آمده، اطلاق نام «امیر شهید» بر مسعود در تاریخ گردیزی به حق بوده است و به راستی شایانی این نام را داشته است (صهبا، ۱۳۹۰: ۳۳۵).
شدت ارادت باطنی بوالفضل به مسعود سبب آن می‌شود که او را در مقام و مرتبه بالا و والا ببیند و اجازه ندهد اندک غبار ملامت بر دامان حاکمیت او بنشیند (همان، ۱۲۰).

عبارت‌های صریحی در خود متن بیهقی، این قضاوت‌های نویسنده را نقض می‌کند؛ مانند «و این خداوند ما همه هنر است و مردی، اما استبدادی عظیم دارد که هنرها را بپوشد» (همان، ۷۲۹) یا: «این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته، و گشاده‌تر از این نتوان گفت؛ و محال باشد دیگر سخن گفتن که بی‌ادبی باشد» (همان، ۷۵۵) و یا گزارشی درباره واقعه‌ای از سنگ‌دلی او: «بفرمود تا اسیران را پیش پیلان انداختند در پیش خیمه بزرگ، و هول روزی بود، و خبر آن به دور و نزدیک رسید» (همان، ۶۶۴). باید این پرسش را مطرح کرد که آیا خواننده پس از پایان مطالعه تاریخ بیهقی، با نظر نویسنده این کتاب (دکتر صهبا) موافق است. آیا تصویری که از مسعود غزنوی در خاطرش نقش بسته، جز از رهگذر مطالعه تاریخی است که ابوالفضل بیهقی

نگاشته است؟ آیا با نویسنده هم نظر است که بیهقی اجازه نداده اندک غبار ملامت بر دامان حاکمیت مسعود بنشیند؟

اصولاً می‌توان گفت بین مبانی نظری کتاب و نقد عملی آن پیوندی منطقی برقرار نیست و بسیاری از مؤلفه‌هایی که در بحث نظری می‌آید، در نقد عملی و چه بسا با ابراز نظر نویسنده در گزاره‌هایی صریح نقض می‌شود؛ از جمله در بحثی ذیل کلیات تاریخ، از ارتباط تاریخ با زمان حال چنین می‌آید: «پس اینکه تاریخ را زمان حال دانسته‌اند، از این بابت است که بازپروری آن در اندیشه مورخ و خواننده، آن را به زمان حال می‌کشاند» (همان، ۳۰) که اتفاقاً در تحلیل تاریخ بیهقی نگاهی کارآمد است؛ اما نویسنده در نقد عملی در تفاوت کار بیهقی با شاعر می‌نویسد:

ارزش کار بیهقی در این است که از حقیقت، فراحقیقتی شگفت‌آور آفریده است. اگرچه تاحدی که در توانش بوده از حقیقت و بیان واقعیت دور نشده است، در این هنرنمایی همچون شاعری عمل کرده است که با تن‌پوش کلمات، به دریافت خود از لحظه‌های گذرا جاودانگی می‌بخشد. فرق او با شاعر در این است که شاعر با لحظه حال سروکار دارد و یا از تجربه گذشته‌ای در حال، با آن یا از آن گفت‌وگو می‌کند؛ ولی بیهقی فقط از گذشته می‌گوید (همان، ۱۵۱).

منظور از حقیقت، احتمالاً واقعیت است؛ اما ترکیب فراحقیقتی شگفت‌آور جز عبارتی احساسی چه می‌تواند باشد؟ ضمن اینکه در نادرستی تفاوت بیهقی با شاعر، جای هیچ تردیدی نیست.

۵. شیوه تدوین مطالب و اصول نوشتار علمی

اصولاً در مقاله‌نویسی، شکل نوشتار بخشی از محتواست؛ از جمله پاراگراف‌بندی معنا و هدفی دارد که در این کتاب نادیده انگاشته شده است. قاعدتاً جمله آغازین اصل کلی و نظری پاراگراف، ادامه مطلب شرح و مثال و تحلیل، و جمله پایانی در حکم نتیجه‌گیری است. برای نمونه، در این پاراگراف:

بیهقی مرز خیالی بین تاریخ و ادبیات را به‌طور کامل درهم شکست [...] و با به‌کار گرفتن تخیل در دنیای تاریخ‌نگاری و به‌کار گرفتن عناصر داستانی و نقل رخدادها

از زاویه دیدی دیگر از عهده این امر خطیر برآمد. به عبارت دیگر، کار او یعنی نقل رخدادها نه به جهت این بود که واقعه‌ای رخ داده است، بلکه نقل هر داستانی به منظور شناساندن شخصیتی است که باعث پدید آمدن آن داستان و به ثمر نشستن آن رخداد شده است (همان، ۱۵۲).

گزاره‌های پس از «به عبارت دیگر» عبارتی دیگر از گزاره‌های پیش از خود نیستند؛ یعنی نه تنها خود این نظر استدلال چندان محکمی نیست؛ بلکه ادامه منطقی بحث آغازین پاراگراف نیست.

اما بحث شخصیت‌مداری **تاریخ بیهقی** که در صفحه‌های بعد هم پی گرفته می‌شود. «لازمه چنین شیوه تاریخ‌نگاری، پرداختن به مرام و مسلک افراد خاص و ریزه‌کاری‌های مربوط به زندگی آن‌هاست. بنابراین، شیوه جدیدی که بیهقی در پیش گرفته است، موجب شده از تقلید بی‌نیاز باشد.» (همان، ۱۶۲). احتمالاً منظور ایشان تقلیدناپذیر بوده، نه بی‌نیاز از تقلید؛ ضمن اینکه مانند مطلب پیش‌گفته، جمله پایانی نتیجه مستدل این بحث نیست. در ادامه همین بحث در پاراگراف بعد می‌آید:

هنر خاص او در شخصیت‌پردازی و پردازش اعمال آن‌ها به «شیوه کاملاً مبتنی بر حقیقت» است و در این راه اندکی از واقعیت تخطی نکرده است. نگرش تازه به تاریخ و معرفی شخصیت‌هایی که هر یک می‌تواند نماد یک گروه یا یک طبقه باشد، این اثر را در مرز بین تاریخ و ادبیات قرار داده است (همان‌جا).

چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، ضمن اینکه سهل‌انگارانه، حقیقت و واقعیت یکی انگاشته شده، امری مسلم نیز پنداشته شده که با فلسفه رویکرد تاریخ‌گرایی نو در تناقض است. وانگهی آیا فقط شخصیت‌پردازی ویژه سبب شده است کتاب در «مرز بین تاریخ و ادبیات» واقع شود؟ اصلاً مرز بین تاریخ و ادبیات یعنی چه؟ مگر نه این است که در تاریخ‌گرایی نو هر متنی تاریخی است!

در ادامه، نویسنده تأکید می‌کند: «تاریخ بیهقی بیش‌تر شخصیت‌مدار است تا حادثه-مدار» و پیش از این نتیجه‌گیری آمده است: «در این اثر از حوادثی که "کنش" بر "شخصیت" بچربد و افعال به‌کار گرفته شده در متن غلبه بیشتری داشته باشد، بسیار اندک است.» (همان، ۱۶۰). این عبارت متضمن نکته‌های مختلف است که همه به حال

خود رها شده‌اند. ابتدا پیوند آن با تاریخ‌گرایی نو روشن نیست و ممکن است صرفاً بحثی تاریخی و بیشتر روایی به‌نظر برسد؛ حال آنکه در رهیافت گفتمانی فوکو، گفتمان شخصیت‌های حاشیه‌ای به‌عنوان بخشی از قدرت منتشر در جامعه مطرح است که نویسنده از آن غفلت کرده و در بخش شخصیت‌ها نیز بیشتر اشخاص قدرتمند سیاسی بررسی شده‌اند. سپس دو بحث زبانی و روایی درهم آمیخته شده که البته می‌تواند به هم مرتبط شوند؛ اما در این صورت، خواننده را به نتیجه دیگری می‌رسانند. تاریخ بیهقی عرصه نمایش فعل‌هاست. مثالی که مثنی نمونه خروار است، از داستان افشین و بودلف نقل می‌شود که نویسنده نیز در سراسر کتاب خود به‌درستی از آن به اثر داستانی قوی یاد کرده است:

برخاستم و آواز دادم به خدمتکاران تا شمع برافروختند و به گرمابه رفتم و دست و روی بشستم و قرار نبود تا در وقت بیامدم و جامه درپوشیدم و خری زین کرده بودند برنشستم و براندم و البته ندانستم که کجا می‌روم (همان، ۲۲۰).

شاید در کمتر اثری بتوان این تنوع، پویایی و فراوانی فعل را سراغ کرد و فعل اصولاً با کنش و حادثه در پیوند است و به‌گفته هنری جیمز، «شخصیت چیست جز تجلی رویداد و رویداد چیست جز ترسیم شخصیت؟». پروپ، توماشفسکی و بارت هم با جیمز هم‌صدایند: کارکردها و شخصیت‌ها را نمی‌توان از هم جدا کرد؛ زیرا رابطه متقابل دارند و یکی مستلزم دیگری است (مارتین، ۱۳۸۲: ۸۴).

مؤلفه‌های تاریخ‌گرایی نو که در همین مقاله نیز چکیده‌وار از لوئیس تایسون نقل شد، به‌طور مفصل در صفحه ۸۵ و ۸۶ کتاب مورد بحث بیان شده، بدون آنکه به منبعی ارجاع داده شده باشد؛ حال آنکه ترتیب نقل آن دقیقاً براساس تعریف از همان منبع است.

از دیگر مباحثی که تحلیل و تفسیری روشن و بایسته از آن بیان نشده، بحثی است باعنوان «فراتاریخ و دسترسی به گفتمان غالب در تاریخ بیهقی» که در شرح و بسط آن به‌نقل از نورتروپ فرای، به گفتمان غالب در داستان درونی و بیرونی پرداخته شده که بسیار کلی و مبهم است. در ادامه این مطلب چنین می‌خوانیم: «شایسته است که گفتمان غالب را به اندیشه حاکم بر سرتاسر متن اطلاق کنیم [...] با بررسی اثر او می‌توان گفت

اندیشه غالب در آن خردگرایی و خردمندی است که برخاسته از نجابت روح و علو طبع نویسنده آن است.» (صهبا، ۱۳۹۰: ۱۷۰). ضمن آنکه بیان نظرهایی از این دست که گزاره‌ای خبری در بسیاری از موارد با جانب‌داری احساسی نویسنده همراه می‌شود که پیوندی منطقی هم با هم ندارند، بی‌درنگ این به‌گفته نویسنده، اندیشه غالب (خردگرایی) با اولین مؤلفه ضد خرد فرومی‌پاشد: «جبرگرایی در تاریخ بیهقی» و ذیل این عنوان نیز جبرگرایی از مؤلفه‌های گفتمان تاریخی - اجتماعی تلقی می‌شود نه گفتمان فلسفی! (همان‌جا).

یکی از نکات مبهم متن به‌جامانده **تاریخ بیهقی**، موقعیت سنی مسعود و محمد نسبت به یکدیگر است. فضای غالب بر اثر نشان‌دهنده این است که محمد بزرگ‌تر از مسعود است؛ اما ولیعهدی به‌دلیل توانمندی و شجاعت بیشتر مسعود، ابتدا به‌نام او رقم می‌خورد تا آن‌گاه که محمود بر اثر رنجش خاطر از مسعود، آن را ملغی می‌کند و محمد را ولیعهد خود می‌خواند. در کتاب مورد بررسی ما، با استناد به **مجمع‌الانساب** که دویست سال پس از بیهقی نگارش یافته، محمد تلویحاً جوان‌تر پنداشته شده است: پس از مرگ محمود دو نظر در غزنین وجود داشت: نظر جوانان و هواداران محمد، و نظر پیران که با هم در تقابل بودند. از این میان علی قریب از پیران کناره می‌گیرد و در زمره مخالفان مسعود قرار می‌گیرد (همان، ۲۷۰).

درحالی که در همان نقل‌قول از **مجمع‌الانساب** آمده است: «حاجب علی در همان شب نامه‌ای و رسولی فرستاد به خط برخی بزرگان سپاه و اعیان و وزراء و گفت محمود درگذشت و تخت و ملک را به تو که محمدی واگذار کرد» (همان‌جا)؛ مسلماً بزرگان سپاه، اعیان و وزرا نمی‌توانستند از طیف جوانان باشند. وانگهی مقایسه متن این نامه تهی از هرگونه آداب و القابی با متن نامه حره ختلی به مسعود درمورد درگذشت محمود و جایگزینی مسعود، خود بیانگر میزان اعتبار نظر شبانکاره‌ای در **مجمع‌الانساب** است. بهتر آن بود نویسنده متناسب با رویکرد نظری کتاب خود، در این مورد نیز به گفته‌های پنهان و تلویحی **تاریخ بیهقی** ارجاع می‌داد.

اصولاً تاریخ‌گرایی نو به ابراز نظر قاطع در مورد متن، نقد جدی دارد؛ آنچه خواننده در سراسر متن این کتاب - چه در بررسی‌های محتوایی و چه متنی - فراوان با آن روبه‌رو می‌شود؛ از جمله:

اما بیهقی به شیوه مخالف گراییده است یعنی جملات بیهقی گاهی بسیار طولانی است و گاهی درازای عبارت به یک بند می‌رسد و گاهی معنا در آن یک بند نیز به انتها نمی‌رسد و در ادامه معلوم می‌شود که بندهای دیگر نیز به سخن قبل وابسته‌اند (همان، ۳۱۵).

پاراگراف قبل از این مطلب، در مورد شاهد شعری و تمثیل است که در تاریخ‌های دیگر نیست و در تاریخ بیهقی هست. انتظار این بوده که در این پاراگراف به شعرهای موجود در تاریخ بیهقی پرداخته شود، به‌ویژه که جمله با «اما» آغاز می‌شود؛ اما می‌بینیم که بحث از درازای جمله است که حتی ادامه منطقی پاراگراف‌های پیشین نیز نیست که درباره ایجاز در تاریخ گردیزی است. در عین حال که تاریخ بیهقی در کنار اطناب‌ها، عرصه بی‌مانند جمله‌های بسیار کوتاه نیز است که هر یک جداگانه از دیدگاه روان‌شناسی زبان و متن تبیین‌پذیرند.

۶. غفلت از عنصر زبان به عنوان تجلیگاه گفتمان

نکته حائز اهمیت دیگری که در تبدیل تاریخ بیهقی به متنی ممتاز و متمایز نقشی برجسته دارد، بازنمایی وقایع در ساختار زبانی خاص است که چه‌بسا حتی بیش از ماهیت روایی کتاب درخور توجه است؛ زبانی خلاق، زنده و پویا با ساختاری بسیار پرتنوع که از ابزارهای مهم قدرت و گفتمان‌ساز است که هم در تاریخ‌گرایی نو و هم فراتاریخ، رهیافتی تعیین‌کننده است؛ اما در این اثر کاملاً از آن غفلت شده است.

۷. نتیجه

تاریخ‌گرایی نو که برآمده از گفتمان پساساختارگرایی است، به اذعان یکی از نظریه‌پردازان اصلی‌اش، گرینبلت، به‌آسانی تعریف‌پذیر نیست و از آنجا که بسان نظریه‌های مدون از چارچوب متمایزی برخوردار نیست، طبیعی است که نقد عملی

متون به صورت جزء به جزء براساس آن ممکن نیست؛ اما آنچه بدیهی است، درک ماهیت فلسفی این رویکرد در ناقدی است که به پشتیبانی این نگرش به بررسی و بازخوانی متنی می‌پردازد؛ یعنی قطعیتی برای معنا وجود ندارد و متن تفسیرپذیر است. چنان‌که گفته شد، در اثر مورد بحث این مقاله، با وجود تأکید بر این مؤلفه در بخش نظری، هم به دلیل فاصله رویکرد تاریخ‌گرایی نو از یک نظریه منسجم و هم به دلیل رخ نمودن گاه‌به‌گاه نقد سنت‌گرایانه تاریخ توسط مؤلف کتاب، پیوند منطقی نقد عملی با مبانی نظری گسسته می‌شود. ضعف پیوند برخی مباحث مطرح در نقد عملی با رویکرد نظری، غفلت از نقش زبان در این نگرش، ارتباط ناروشن نظریه فراتاریخ با این رویکرد، سست‌پیوندی گزاره‌های علمی نوشتار و برخی نکته‌های ویراستاری قابل بازنگری است

در نهایت، باید گفت همین‌که نویسنده اهتمام داشته تا اثری کلاسیک را با نظریه‌ای مدرن بازخوانی کند، کاری درخور ارج صورت داده است که با بازنگری آن در چاپی دیگر می‌تواند به اثری مفیدتر و راهگشاتر تبدیل شود.

پی‌نوشت‌ها

1. new historicism
2. Hayden White
3. metahistory
4. history
5. story
6. Stephen Greenblatt

۷. به نقل از بابازاده و خجسته‌پور، ۱۳۹۲.

8. Louis Montrose
9. Michel Foucault
10. episteme

منابع

- بابازاده، بهنام و خجسته آدینه‌پور (۱۳۹۲). «ابهام‌زدایی از نقد نوپای تاریخ‌گرایی نو در ایران با نگاهی به پژوهش‌های انجام‌شده». *فصلنامه نقد ادبی*. ش ۲۲. صص ۷-۲۸.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. ج ۹. تهران: نشر مهتاب.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵). *نقد ادبی و دموکراسی*. تهران: نیلوفر.

- سوتر مایستر، پل (۱۳۸۷). «تاریخ به‌مثابه روایت». ترجمه حبیب‌الله اسماعیلی. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. ش ۱۲۴. ص ۴-۷.
- صهبا، فروغ (۱۳۹۰). تاریخ بی‌هقی در بوته نقد جدید نگاهی به تاریخ بی‌هقی بر مبنای نظریه تاریخ‌گرایی نوین. قم: فارس الحجاز.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴). نظم گفتار درس افتتاحی در کلژ دو فرانس. ترجمه باقر پرهام. تهران: آگه.
- مارتین، والاس (۱۳۸۲). نظریه‌های روایت. ترجمه محمد شهبان. تهران: هرمس.
- میلانی، عباس (۱۳۸۵). تجدد و تجددستیزی در ایران. ج ۶. تهران: اختران.
- نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۵). «تاریخ، زبان و روایت». پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۵۲. صص ۳۰۵-۳۱۸.
- والدمن، مریلین (۱۳۷۵). زمانه، زندگی و کارنامه بی‌هقی. ترجمه منصوره اتحادیه. تهران: نشر تاریخ ایران.
- یاور، حورا (۱۳۸۴). «آرمان پادشاهی و شاهان زمانه» در زندگی در آینه، گفتارهایی در نقد ادبی. تهران: نیلوفر.
- Abrams, M.H. (1993). *A Glossary of Literary Terms*. 6th Ed. Fort Worth, Harcourt Brace College Publishers.
- Babazadeh, B. & Kh. Adinepour (2013). "Demystifying New Historicism Through a Critical Look at the Papers Applying the Approach in Iran". *Literary Criticism*. No. 22. Pp 7- 28. [In Persian]
- Beyhaghi, A. (2004). *Tārix-e-Beyhaqi*. Kh. Khatib Rahbar (Correction). 9th Ed. Tehran: Mahtab. [In Persian]
- Bressler, Ch.E. (1994). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. Englewood Cliffs: Prentice Hall.
- Foucault, M. (1978). *The History of Sexuality*. Vol. 1. An Introduction Tr. R. Hurley. Harmondsworth: Penguin.
- _____ (2005). *The Order of Discourse, Lectures at the College de France*. B. Parham (Trans.). Tehran: Agah. [In Persian]
- Gilderhus, M. (2000). *History and Historians: A Historographical Introduction*. Prentice-Hall, Upper Saddle River NJ USA.
- Martin, V. (2001). *The Theories of Narration*. M. Shahba (Trans.). Tehran: Hermes. [In Persian]
- Milani, A. (2005). *Modernity and Countermodernity in Iran*. 6th Ed. Tehran: Akhtaran. [In Persian]
- Nojournian, A. (2005). "History, Language & Narration". *The Place of Research of Humanities Sciences*. No. 52. Pp 305- 318. [In Persian]

- Payandeh, H. (2006). *Literary Criticism and Democracy*. Tehran: Niloufar. [In Persian]
- Payne, M. (2005) "Introduction: Greenblatt and New Historicism" in M. Payne (Ed.). *The Greenblatt Reader*. Malden: Blackwell. Pp. 1- 7.
- Sahba, F. (2011). *The Analysis of Book Târix-e-Beyhaqi in The Crucible of New Criticism. An Approach to Târix-e-Beyhaqi in the Based on the Theory of New Historicism*. Qom: Fars-Al- hejaz. [In Persian]
- Smith, J.M. (2000). "What is Cultural Criticism?" in *Frankenstein*. Mary Shelley. 2nd Ed. Boston: Bedford/ St Martin's. Pp. 396- 409.
- Souter Mayster, P. (2008). "History as Narration". H. Esma'ili (Trans.) *Ketab-e-Mâh-e-Târix va Joqrâfi*. No. 124. Pp 4-7. [In Persian]
- Tyson, L. (1999). *Critical Theory Today: A User-Friendly Guide*. New York and London: Garland Publishing Inc.
- Valdman, M. (1996). *Time, Life & Report card of Beyhaghi*. M. Etehadieh (Trans.). Tehran: Publication of Iran's History. [In Persian]
- White, H. (1973). *Metahistory: The Historical Imaginations in Nineteenth Century Europe*. Balitmore: John Hopkins University Press.
- _____ (1978). *Topics of Discourse; Essays in Cultural Criticism*. Balitmore: John Hopkins University Press.
- Yavari, H. (2004). "Kingdom Ideal & Kings of Time". *The Life in Mirror, Discourses in Literary Criticism*. Tehran: Niloufar. [In Persian]